

رهیافت "هستی شناختی" پیرامون ظرفیت ها و مؤلفه های شکل

دهنده تمدن ایرانی - اسلامی در نظام مردم سالاری دینی

فاضل شادمانی^۱ ارسلان قربانی شیخ نشین^۲ محمد باقر خرمشاد^۳ سوسن

صفاوردی^۴

تاریخ پذیرش: 1399/11/16

تاریخ دریافت: 1399/07/19

چکیده:

پدیده مردم سالاری دینی در دهه های اخیر با الهام از آموزه های اسلام ناب محمدی (ص) و در متن واقعیات سیاسی و اجتماعی ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ظهور کرد. این نظام سیاسی جدید بعلت بدیع و بی سابقه بودن مورد تأمل متفکران و نظریه پردازان حوزه های مختلف علوم انسانی قرار گرفته و از زوایا و ابعاد گوناگون بدان نگریسته شد. اکنون با طرح ایده الگوی ایرانی - اسلامی پیشرفت و حرکت در مسیر آفرینش تمدنی برآمده از مکتب حیات بخش اسلام و متکی بر معارف و ظرفیت های تعالی آور فقه اجتهادی و کاربردی مذهب شیعه و نیز با تکیه بر استعداد های بی بدیل طبیعی و انسانی ایران، جا دارد جایگاه مردم سالاری دینی در سیر تحقق و تکامل این الگو و سرانجام ایجاد تمدن مورد نظر مورد کنکاش قرار گیرد. سؤال محوری این مقاله نیز معطوف به نقش نظام سیاسی جدید و موجود مستقر در جمهوری اسلامی ایران در نیل به اهداف ترسیمی این الگوست. روشی که در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است ترکیبی توصیفی - علی و با نگاهی تمدنی در رهیافت های گوناگون در نظام های مردم سالار است که با کاربست رهیافت "هستی شناختی" پیرامون ظرفیت ها و مؤلفه های شکل دهنده تمدن ایرانی - اسلامی در نظام مردم سالاری دینی کنکاش و پردازش می شود.

هسته مرکزی این رهیافت را تمدن برآمده از تحقق الگوی ایرانی - اسلامی پیشرفت و مشارکت وسیع و مؤثر مردم در تعیین سرنوشت شکل می دهند. این پدیده به نوبه خود روابط و مناسبات انسانی و کارکردهای مشروعیت آفرین نظام جمهوری اسلامی ایران را ساماندهی و ارتقا، می بخشد. تحقق الگوی

1. گروه علوم سیاسی - اندیشه سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. fa.sh94@yahoo.com
2. گروه روابط بین الملل، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) arsalangh@yahoo.com
3. گروه علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران. Mb.khorramshad@gmail.com
4. گروه علوم سیاسی - اندیشه های سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. safaverdi.so@gmail.com

فوق و تمدنی را به نمایش می‌گذارد که با خصایص عام سایر تمدنها و جوامع پیشرفته همانند نظم، امنیت و عقلانیت مشترک است اما از پایه‌ها و انگاره‌های معرفتی و هستی‌شناسی متمایزی برخوردار می‌باشد. روشن است که می‌توان تلاش و حرکت برای تحقق الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت را زمینه‌ساز و مقدمه حالت کامل و وضعیت مطلوب که همانا استقرار حکومت عدل مهدوی است به حساب آورد. بر این مبنا به علت استمرار دوران غیبت و در غیاب انسان کامل، این الگو حالت بینابین میان دو وضعیت موجود و مطلوب به مثابه یک مدل انتقالی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد.

واژگان اصلی: مردم‌سالاری دینی - الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت - تمدن - مشروعیت جمهوری اسلامی ایران

مقدمه

یکی از مسائل مهم و بحث‌برانگیز در فضای عمومی و محافل تخصصی کشورمان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، نوع نظام سیاسی جایگزین بود. حکومت استبدادی و ضد دینی پهلوی بستر لازم را برای شکل‌گیری حرکت انقلابی علیه خود فراهم آورده بود. دین‌ستیزی و محروم ساختن لایه‌های مردمی از دخالت و مشارکت در حکومت از سوی حکومت پهلوی، زمینه‌ساز قیام ملی به رهبری روحانیت باهدف سرنگونی آن شد. حرکت انقلابی و انقلابیون با تأکید بر لزوم حضور اجتماعی دین و ضرورت نقش‌آفرینی مردم در صحنه اجتماع و عرصه سرنوشت، این هدف را به یک انتظار حتمی الوصول و انگیزه مضاعف تبدیل نمود.

طبیعی بود در شکل‌گیری نظام سیاسی پس از انقلاب، این دو اصل به عنوان ستون‌های قوام‌دهنده و سامان‌بخش، نقش محوری را ایفا کند. مراجعه به آراء عمومی و تصویب قاطع "جمهوری اسلامی" بنیان‌های تشکیل‌دهنده و تقویت‌کننده، نظام سیاسی جدید را مستحکم ساخت. نظام سیاسی جدید از رهگذر اتکاء به مشارکت وسیع و اعمال اراده، اختیار و انتخاب شهروندان و نیز اصول و پایه‌های دینی، مورد اقبال و استقبال رأی‌دهندگان گرفت و از همان ابتدا نشان داد که از قابلیت لازم برای اداره کشور و کسب مشروعیت متعارف برخوردار است.

اکنون با گذشت 4 دهه از حیات انقلاب اسلامی در قالب نظام سیاسی "جمهوری اسلامی ایران" بی‌تردید با ورود به لایه‌های عمیق‌تر و معرفتی ضرورت دارد تا مبانی این نظام در مقایسه با نظام‌های برتر و مشروع در عرصه جهانی واکاوی شود.

کسب، حفظ و تقویت مشروعیت غیر قابل مناقشه و چالش‌ناپذیر نظام جمهوری اسلامی ایران در دنیای امروز که با حضور جریان رقیب در قالب "لیبرال دموکراسی" برخوردار از پشتیبانی تمدنی و

تبلیغاتی غرب و ادعای جهانشمولی آن از سوی طرفداران و مدعیان این مکتب، نیازمند طراحی الگویی پیشرفته و کارآمد در اداره "جامعه ایران اسلامی" است. این مهم امروز به ضرورتی اجتناب‌ناپذیر تبدیل شده است. نقطه عزیمت پرداختن به این موضوع، فهم و تبیین نسبت میان نظام جمهوری اسلامی ایران متکی بر مردم سالاری دینی و تمدن غرب مبتنی بر لیبرال دموکراسی است. طرح مسئله در تحلیل نسبت میان اسلام و دموکراسی اگرچه در دهه‌های اخیر در بسیاری از جوامع اسلامی مسبوق به سابقه است ولی ظهور عینی و پیاده‌سازی آن در ایران بعد از انقلاب اسلامی به صورت یک نظام سیاسی، این مهم را اهمیت دوچندان بخشید. نقطه اوج این موضوع تأکید و تبیین نظریه مردم سالاری دینی از سوی رهبر جمهوری اسلامی ایران بود که آن را به عنوان یک نظریه و نظام برآمده از تفکر اسلامی و فقه پویای مکتب مردم مدار شیعه در مقابل لیبرال دموکراسی برشمرد. طرح و ارائه نظریه مردم سالاری دینی به طور طبیعی مباحث و مناقشات نظری متعددی را پیرامون نقش و جایگاه مردم در ایجاد یا تقویت مشروعیت حکومت، هم پوشانی یا تمایز میان مشروعیت و مقبولیت، نگرش اسلام به مردم، قرائت انبساطی یا انقباضی از دین و نسبت میان ارزش و روش و... به وجود آورد. به اقتضاء همین موضوعات، پاسخ‌ها و رهیافت‌های متناسب و متنوعی نیز در ساحت افکار و نظریات افکنده شد. هسته مرکزی و نقطه محوری ما در این فضای سرشار از پرسخ و پاسخ، شبهه افکنی یا دفاع، نفی یا اثبات، همانا پرداختن به جایگاه مردم سالاری دینی در مسیر تکامل انقلاب اسلامی و دستیابی جمهوری اسلامی ایران به یک الگوی کارآ برای ساختن جامعه‌ای پیشرفته و متضمن رفاه، امنیت، آزادی و سعادت حقیقی برای شهروندان از یک سو و نیز تأمین و تقویت مشروعیت و کارآمدی برای حکومت از سوی دیگر است.

نظریه مردم سالاری دینی و نظام حاصل از آن، با رویکرد استخراج و استفاده از ظرفیت‌های نهفته اسلام ناب و تحقق حکومتی مبتنی بر معیارهای عینیت بخش به ایده‌ها در ساحت عمل و اجتماع به دنبال ساختن جامعه‌ای مطلوب است تا با تأمین و پاسخگویی به نیازهای شهروندان مسلمان در درون و نیز مقاومت و سلطه ستیزی در برابر قدرتهای سلطه‌گر جهانی و مدلهای بیگانه از معارف دینی و اخلاق سیاسی، الگویی کارآمد از یک حکمرانی شایسته و کشورداری نمونه را به نمایش بگذارد. با این فرض، نظریه مردم سالاری دینی و نظام ناشی از آن در مسیر کلی تکامل انقلاب اسلامی و سپس تحقق جامعه پیشرفته ایرانی اسلامی، جزئی از مؤلفه‌ها و عوامل لازم، شناخته می‌شود. این مسیر در نهایت می‌بایست به حاکمیت فراگیر و جهانشمول اسلام و استقرار حکومت عدل

مهدوی (عج ...) یا همان تکوین تمدن غالب و بلامنازع اسلامی منجر گردد.

2- ماهیت تمدن و نگاه تمدنی: مفهوم مردم سالاری دینی از زوایا و با رویکردهای گوناگونی مورد کنکاش قرار گرفته است. عده ای آن را به مثابه یک نظام سیاسی مدرن تلقی کرده اند که با لیبرال دموکراسی تفاوت ماهوی ندارد. برخی مردم سالاری دینی را گونه ای جدید از حکومت دینی و پاره ای آن را صرفاً از دیدگاه جامعه شناسانه مورد تأمل قرا داده اند. در این مقاله، کوشش بر آن است که نظام مردم سالاری دینی از زاویه تمدنی و به عنوان مفهومی از عناصر شکل دهنده تمدن نگریسته شود. نگاه تمدنی با هدف ملاحظه مردم سالاری دینی در سطحی کلی و کلان است تا جایگاه این مفهوم را در روند تکامل و پیشرفت نظام جمهوری اسلامی ایران ترسیم سازد. اهمیت نگاه تمدنی در واقع همان نگرش جامع و فراگیر است که اهداف بلند و چشم انداز آینده را مطرح نظر قرار می دهد و در عین حال از واقعیت ها و نیازهای زمان نیز غافل نمی شود. با این نگاه می توان کارآیی اندیشه ها را به محک گذاشت و اقدام به اولویت بندی و امکان سنجی اهداف و نهادینه سازی آنها نمود. باید اذعان کرد که در کشور ما با وجود تلاش های صورت گرفته، فهم تمدنی و مسائل پیرامون آن همچنان از کاستی های عدیده ای رنج می برد. از جمله این کاستی ها همانا ضعف نگرش فراگیر و جامع به پدیده انقلاب اسلامی، نبود تصویری شفاف و کلان از تمدن اسلامی سده های پیش، عدم تحلیل واقعی از تمدن غرب و ابهام در ایده تمدن سازی اسلامی پیش رو می باشد. برداشت ناصواب از تمدن، موجب شکل گیری بسیاری از کاستی ها گردیده است. در واقع تمدن به عنوان مفهومی پیچیده با دامنه گسترده از تعاریف و مؤلفه های مربوط به آن، هنوز مورد اجماع و تفاهم معتنا بهی قرار نگرفته است. روشن است که تحول و تغییر در مصادیق در تمدن و چند ساحتی بودن آن بر این پیچیدگی افزوده است. با این حال مطالعات تمدنی در حوزه های گوناگون علمی و پژوهشی همچنان از جایگاه ویژه ای برخوردار است. وقتی که از تمدن سخن به میان می آید هم تفاوت نظرات در خصوص گستردگی و پیچیدگی عوامل ایجاد کننده پیشرفت و توسعه تمدن آشکار می شود و هم سطوح مختلفی از تمدن ها و نسبت آنها با افراد و جوامع، مورد تأکید قرار می گیرد. با ارائه معرفی محدود از تمدن، آن را به مواد مصرف کالا و خدمات و تجملات در ظواهر زندگی انسان تعبیر کرده اند. و برخی تمدن و جامعه متمدن را دارای باطنی عمیق دانسته اند که لایه های متعددی از توسعه و پیشرفت را در بر می گیرد.

فوکوتساوا یوکیچی، تمدن را در معنای وسیع آن نه تنها ارمغان آور رفاه در ضروریات روزانه بلکه

پالایش معرفت و پرورش فضیلت می‌داند. به صورتی که زندگی انسان را به مرحله‌ای بالاتر و برتر می‌رساند. در دیدگاه وی هر اندازه تعاملات اجتماعی بیشتر باشد شهروندان در اجتماع داد و ستد و گفت و شنود بیشتری با هم خواهند داشت که این موضوع به نوبه خود ضمن گسترده‌گی و تحول در الگوهای آن، به همان نسبت، طبیعت و محیط انسان را متمدن‌تر می‌سازد و فهم و شعور افزون‌تری را برای شهروندان به همراه می‌آورد. (بابایی، 1393: 30)

با این وصف باید تمدن را نه ظواهر که هویتی شکل یافته بر مبنای فرهنگ دانست که با خمیر مایه فضیلت قوام یافته است. حال روشن می‌شود که برای حرکت به سمت پیشرفت می‌بایست فضایل حاصل از فرهنگ و هویت را مورد توجه و تمرکز قرار داد.

بنابراین در روند تمدن‌سازی، عنصر فرهنگ در جایگاه محوری برخوردار است. اما فرهنگ حرف نیست، عملی است آن هم عملی مکانیکی و تصنعی، فرهنگ عادت شخصی و فردی هم نیست، بلکه رسم و عادت عمومی و از روی قاعده است. فرهنگ واسطه میان تفکر و تمدن است. (ر. ک: داوری اردکانی، 1389: 246-248) از تفکر تغذیه می‌کند و در تمدن اثر می‌گذارد. بر این اساس مناسبات انسانی بر پایه قواعد ناشی از فرهنگ سامان می‌باید.

3- رابطه هویت و تمدن: "وجود" فرهنگ در جوامع گوناگون مشترک است. چرا که اقوام و ملل، رفتار و کردار خود را از فرهنگی اخذ نموده‌اند که مورد ارج و احترام بوده است. ولی در کیفیت و ماهیت فرهنگ، تفاوت‌های بسیاری وجود دارد که خود نشان‌دهنده تفاوت در عملکرد و سرنوشت اقوام و ملل در بستر همین فرهنگ می‌باشد. بنیاد این قبیل تفاوت‌ها در هویت یک جامعه قابل جستجو می‌باشد. هویت چارچوبی است پویا که شکلی از آگاهی به خود، جامعه، فرهنگ، تاریخ و آینده را القاء می‌کند. (رجایی، 1382: 14). درباب هویت، تئوری‌های متعددی به چشم می‌خورد که در پی پاسخ به پرسش بنیادین "من کیستم؟" است. این "من" گاهی در صورت فرد متجلی می‌شود که معمولاً روان‌شناسان در تلاش برای تبیین آن هستند. گاهی نیز در قالب عضوی از جامعه و کشور مطرح می‌شود که متفکران جامعه‌شناسی و اندیشمندان علوم سیاسی در نظریه‌های "هویت اجتماعی"، "هویت ملی و قومی" و "ملیت" به آن پرداخته‌اند. با گسترش ایده‌ها و تعمیق مظاهر مدرنیته در دوره اخیر، جهانی شدن و جهان وطنی، تئوری‌های "هویت مدرن" و "هویت جهانی" به نظریه‌های پیشین افزوده شد. تا جایی که برخی موضوع "پلورالیزم هویتی" را به میان کشیده‌اند. (حاجیانی، 1388: 49). پرواضح است که داشته‌های یک جامعه و مبنای آن "هویت" را شکل

می بخشد. تصورات معطوف به گذشته، تحلیل زمان حال و برنامه های متمرکز بر آینده، پاسخ به پرسش از "هویت" را تشکیل می دهد. در حقیقت پاسخ به پرسش از ماهیت، نمایانگر نوع نگرش و بینش نخبگان و توده مردم یک جامعه به گذشته، حال و آینده خویش است. به بیان دیگر هویت حامل نوعی از "خودآگاهی" است که هر اندازه عمیق تر و جامع تر باشد، حساسیت آن ملت نیز به سرنوشت خود و تلاش برای تعیین آن، عمیق تر و فعال تر خواهد بود. با این وصف روشن می شود که در شکل گیری تمدن، هویت جایگاه محوری را به خود اختصاص داده است. تمدن با تکیه بر میراث غنی یک ملت و جامعه، چشم اندازی بلند و افقی روشن را ترسیم می کند و بطور قطع آگاهی به داشته ها، توانمندیها و ظرفیت ها از تصور آن جامعه از خود نشأت می گیرد. ناتوانی مردم از توجه به سرمایه های درونی خویش و یا عجز آنان از درک داشته های خود همیشه سرزنش آمیز نیست. چرا که چشم و گوش مردم معمولاً اموری را می بیند و می شنود که به کلی با جانشان بیگانه نباشد... ما چیزی را که با آن نسبتی نداریم، نمی بینیم و در نمی یابیم. شرط ادراک و شناخت، تعلق است. (داوری، 1394: 18). اینکه که یک جامعه بتواند هر پیشرفتی را که بخواهد به دست آورد در همه جا چندان گزاره ای منطقی به نظر نمی رسد. جامعه نخست باید زمینه های پیشرفت و رشد خود را بشناسد، برنامه ریزی و سپس حرکت نماید. بی تردید در این مسیر مراکز قدرت، موتور محرکه تمدن سازی هستند. اریک فروم، انسان را در انتخاب میان داشتن و نداشتن "آرمان ها" آزاد نمی داند، بلکه آزادی او را در انتخاب میان انواع آرمان ها بر می شمرد. در هر تاریخی، دورنمایی بالقوه به عنوان افق به چشم می خورد که محدوده "شدن" را برای هر قوم، جامعه و تاریخ نمایان می سازد. (مظاهری، 1393: 44-45). بر این اساس، هویت هر ملت و جامعه ای در "بودن" و "شدن" آن ریشه دارد. چنان که از نظر استاد مطهری، تاریخ در واقع سرگذشت "بودن" یک ملت است که نحوه "شدن" آن را نیز مشخص می کند. (مطهری، 1368: 2، 269).

"خودآگاهی" در حوزه های متنوع فردی، جمعی، ملی، قومی، جهانی و... معنا می یابد. در حالی که "خودآگاهی تمدنی" مجموعه و منظومه ای از همه این حوزه ها می باشد. به دیگر سخن برای دستیابی به "هویت تمدنی" باید هویت فردی، جمعی، ملی و حتی جهانی به پختگی و فرزآنگی لازم رسده باشد. زمانی که چنین هویتی محقق شد افراد و جوامع به "خود آگاهی" در عرصه ای وسیع ناآل می شوند که دیگر زین پس باید به حوزه فراملی بیانیدهند. بی شک الزامات تمدنی متعددی هویت حاصله را همراهی می کنند که از آن جمله است: روح جمعی، عقل جمعی و بلندی همت.

هویت تمدنی آنگاه به نقطه اوج قوام و پختگی می‌رسد که از مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناسی برخوردار باشد و بتواند فرد و جامعه را - اعم از نخبگان و توده مردم - به تصویری واقعی و صحیح از هستی و انسان برساند. این تصور بر مبنای شناخت آنان از "خود" و "دیگری" شکل دهنده یک هویت تمدن سازست. زمانی که فرد و جامعه از هستی، انسان، مبدأ و غایت به شناختی محقق شده و عینیت یافته دست یابد، هویت لازم و مورد نیاز برای تشکیل تمدن به وقوع می‌پیوندد. از این رو تفاوت بنیادی میان هویت‌ها را باید در همین مبانی متفاوت جستجو نمود. با وصفی که از الزامات، مبانی و سیر تشکیل تمدن بیان شد آشکار می‌گردد که تمدن‌ها خودبنیاد و خود جوش هستند و نمی‌توان با عاریت گرفتن و تقلید کردن به سمت تمدن سازی حرکت کرد. شکل‌گیری تمدن‌ها آنگاه به زایش و پویایی و نزج می‌رسد که "خود" هویت تمدنی فعال و بارور شده و با تکیه بر میراث خویش از توانمندی‌های مادی و معنوی بهره‌مند گردد. تمدن پس از این مرحله، توانایی پرداختن به امکانات "دیگران" و استفاده از آن‌ها برای توسعه، تعمیق و گسترش را پیدا می‌کند. در واقع تمدن را می‌بایست نوعی از تکامل حقیقی دانست که به انسان قوت و توانمندی اثرگذاری در محیط را می‌بخشد. از همین رو افراد یا جوامع در مسیر تشکیل تمدن یا تاثیر تمدنی، زمانی می‌تواند به سراغ "دیگری" رود که از "خود" آگاهی لازم بهره‌مند شده باشد و علاوه بر شناخت "خود"، وجه تمایز خویش با "دیگری" را نیز درک کرده باشد. زیرا که هر اندازه قوت، توان و گستردگی "دیگری" بیشتر باشد چنین تمایز و "مقاومتی" نیز بالضروره بیشتر شده و چه بسا امکان دارد در این مقاومت و حفظ غیریت نسبت به دیگری، رجوع به "خود" بیشتر شده و هویت، قوام و پختگی افزون تری یابد.

4- رابطه فطرت و تمدن: در شکل‌گیری هویت تمدنی، مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی جایگاه محوری دارد. بر همین اساس کیفیت این مبانی نیز در ماهیت تمدن مؤثر است. حال هر اندازه که پایه‌ها و بنیادهای تمدن به حقیقت وجودی انسان و هستی، نزدیک تر و ابعاد و عمق آن فراگیرتر باشد، تمدن استوار بر آن نیز پویاتر و پایاتر خواهد بود. در هر تمدنی تصویری از انسان، هستی، ارزش‌ها و زندگی پدید می‌آید که میزان اثر بخشی آن را بر واقعیت‌های وجودی فرد و جامعه از طریق ارائه الگوها و تعریف مناسبات خویش، مشخص می‌سازد. تمدن ادعای رساندن فرد و جامعه به نقطه کمال و سعادت را دارد و با ترسیم افقی روشن و جذاب، آنان را به تبعیت از الگوها و مناسبات پیشنهادی خویش وادار می‌سازد. تمدن ممکن است پاره‌ای از زوایا و جوانب وجودی انسان

همچون لذت جویی، زیبایی شناختی، قدرت خواهی و نفع طلبی را مورد توجه قرار می دهد و هدف مطلوب فرد و جامعه را نیز در همین عرصه ها به تصویر می کشد.

در کنار توجه به این واقعیات، تمدن فکر و رفتار انسان را به حقایق متعالی از قبیل خدا و معنویت رهنمون می سازد. با این وصف چنانچه یک تمدن همه ابعاد و گرایش های وجودی انسان را مورد توجه قرار دهد در حقیقت تکیه گاه و خاستگاه اصلی خود را بر پایه "فطرت" خدادادی انسان استوار ساخته است. در بحث از "فطرت" می بایست هم فطرت فردی را ملاحظه نمود هم فطرت جامعه را به عنوان یک وجود فلسفی، ذی شعور و اصیل که همانند آحاد انسانی از گرایش و بینش فطری بهره مند است. بر اثر وجود فطرت نوعی از بینش ذاتی، گرایش و تمایل نیز موجود است که باعث حرکت، رشد و تکامل می گردد. از همین رو فطرت نقش اساسی و پیش برنده در شکل گیری هویت فردی و جمعی دارد. در نتیجه از آنجا که فطرت در همه انسان ها مشترک است در تکوین، تشکیل و تکامل هویت تمدنی نیز جایگاه تعیین کننده دارد. فطرت های فردی و فطرت جامعه متقابلاً بر یکدیگر تأثیر و از همدیگر تأثر می پذیرند. رشد و نزج هر کدام از آنها دیگری را به حرکت و سیر تکاملی وادار می سازد. فطرت های فردی، پایه ایجاد فطرت اجتماعی می شود و شکوفایی یا زوال آن در سرنوشت مسیر فطرت فردی اثر گذار است. نمو و نزج فطریات می تواند در شکل گیری مشهورات، مسلمات و آراء محموده در جامعه مؤثر باشد و عقل عملی به نظریات نیکو در مقیاس اجتماعی و تمدنی رهنمون گردد. اگر در ساحت نظریات نیکو به فطریات توجه شود منابع عرفی صرف به منبع فطری تبدیل و سرچشمه های عقل عملی و اجتماعی به دین نزدیک تر می شود. (بابایی، 1393: 117-116). بر مبنای همین فطرت شکوفا شده است که تمدن موعود شکل می گیرد. وجود اجتماعی و زندگی جمعی انسان و نیز روح کلی یک جامعه وسیله ای برای نیل فطرت نوعی بشر به کمال نهایی است که این مهم در واقع نظریه اصالت فطرت را مورد تأیید قرار می دهد. آینده جوامع انسانی به سوی یگانگی و متحد الشکل شدن پیش می رود و با ادغام تمدن ها و فرهنگ ها جامعه جهانی واحد تکامل یافته پدید می آید که در آن همه ارزشهای بالقوه انسانیت به فعلیت میرسد و بشر به کمال واقعی و سعادت حقیقی خود و سرانجام به انسانیت اصیل خویش خواهد رسید. (مطهری، 1368: ج 2، 362) پیوستگی میان اجزاء و عناصر گوناگون تمدنی از رهگذر همین قابلیت (فطرت) حاصل می شود. فطرت به اموری گرایش دارد که تمام هستی و طبیعت بر آن شهادت می دهد و جریان تاریخی نیز به سمت آن حرکت می کند. علاوه بر آن، مورد توجه اکید

آیات قرآن و روایات و سیره ناب انبیاء و اولیاء الهی هم می‌باشد. بنابر این هر آنچه فرد و جامعه را در مسیر تکامل خویش قرار می‌دهد بر این اصل استوار است. بر این اساس به طور طبیعی در چنین تمدنی، قابلیت "تسری" و "تداوم" در حد‌اعلای خود به چشم می‌خورد. اکنون می‌توان شاخصه‌های تمایز بخش میان تمدن اسلامی را با سایر تمدن‌ها آشکارا دریابیم. اگرچه چنین شاخصه‌ها و امتیازاتی بالقوه در تمدن اسلامی وجود دارد ولی تمدن‌سازی اسلامی، همان به فعلیت رساندن این ظرفیت‌ها و قابلیت‌هاست. زمانی که فطرت خالص انسانی به فعلیت کامل خود می‌رسد در حقیقت همان تجلی تمام عیار اسلام به وقوع پیوسته است. واقعیتی که در تمدن حکومت عدل مهدوی (ع) به ظهور خواهد رسید. وحدت همه ظرفیت‌های هستی و پیوستگی تمام قابلیت‌های نهفته طبیعت، سرانجام استعداد و توانمندی بشر را به نحو شگفت‌انگیزی شکوفا می‌کند. (1)

شایسته است در اینجا اشاره‌ای داشته باشیم به تعبیر و تفسیر آیت الله جوادی آملی از فطرت و سیر حرکت آن برای نیل به مقام عالی انسانیت. از نظر ایشان، فطرت که همان بینش شهودی انسان به هستی محض و گرایش آگاهانه و کشش شاهدانه و پرستش خاضعانه نسبت به حضرت اوست، نحوه خاصی از آفرینش است که حقیقت آدمی به آن سرشته است و جان انسانی به آن شیوه خلق شده است. فصل‌خیز انسان، همان هستی ویژه مطلق بینی و مطلق خواهی او شکل می‌دهد... خاصیت امور فطری این است که اولاً مقتضای آفرینش انسان است و اکسایبی نیست. ثانیاً در عموم افراد موجود است و همه از آن برخوردارند. ثالثاً تبدیل یا تحویل‌پذیر نیست. گرچه شدت و ضعف را می‌پذیرد. "فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله" (روم: 30) (جوادی آملی، 1392: 24-28).

حال با عنایت به آنچه که گذشت تلاش می‌شود تا با رویکرد تمدن‌سازی و نقش نظام مردم‌سالار در حرکت کشور به سمت پیشرفت به مقتضای تمدن ایرانی و فرهنگ اسلامی، رهیافت‌های گوناگون را مورد بررسی قرار دهیم.

5- نظام‌های مردم‌سالار در رهیافت‌های مختلف: امروزه بسیاری از حکومت‌ها و دولت‌های مدرن تحت عنوان واژه عام دموکراسی شناخته می‌شوند. پاره‌ای دیگر از حکومت‌ها که دارای اشکال دیگر نظام سیاسی هستند، در عرصه بین‌المللی باید نسبت خود را با اصول کلی آن همچون آزادی، حق مشارکت مردم، حقوق بشر و... مشخص سازند. این مفهوم به تدریج خود را به عنوان یک ارزش برتر در نظام‌ها و حکومت‌ها شناسانده است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و

نیز فرو ریختن دیوار برلین، دموکراسی، مطلوب ترین شیوه زیست سیاسی مطرح و در مفهوم هابرماسی، به عنوان یک ارزش سیاسی تبدیل شد. چنانکه گویی توافق و اجماع جهانی در باره آن پدید آمد. (انصاری، 1384: 3-4) دموکراسی از ابعاد و زوایای متعدد مورد بررسی و تقسیم بندی قرار گرفته است. بر اساس رویکرد مبنایی و تمدنی، دو رهیافت را می توان برای دموکراسی در نظر گرفت. از منظر رهیافت روش شناختی، دموکراسی صرفاً یک روش حکومت تلقی می شود که با تعبیه مجموعه ای از مکانیسم های خاص همانند پارلمانتاریسم، احزاب و نظام انتخاباتی و غیره می توان به استقرار حکومت دموکراتیک نائل شد. در این رهیافت دموکراسی تنها یک "روش" برای انتخاب رهبران سیاسی و یا رقابت مسالمت آمیز احزاب و گروه های سیاسی است. بنابراین شیوه زیست شهروندان چندان تناسب و سنخیتی با روش سیاسی زمامداران ندارد. اما در رهیافت هستی شناسی، دموکراسی فقط یک شیوه حکومت نیست بلکه کوششی در جهت استقرار روش خاصی از زندگی است. نظریه پردازان این رهیافت را "فرهنگ گرا" خوانده اند. زیرا تأکید و تمرکز آنان بر اصول فرهنگی در استقرار نهادهای دموکراتیک است. اندیشمندانی همچون روسو، ولستون کرفت و جان استوارت میل، بنیادهای شاکله دموکراسی تکاملی را بنا نهاده و زمینه های حرکت به سمت رهیافت هستی شناختی را به وجود آورده اند. دموکراسی تکاملی در واقع گذار از دموکراسی روشی به دموکراسی ارزشی می باشد. چرا که در دموکراسی تکاملی انتظار می رود تا دموکراسی به عنوان یک مدل سیاسی، فراتر از یک روش و نظام تعیین حاکمان عمل نماید. هواداران دموکراسی تکاملی بر این باورند که دموکراسی علاوه بر تأمین یک شیوه و الگوی مطلوب در تعیین حاکمان، موجب رشد و تکامل افراد و جوامع نیز می شود. (ابوظالبی، 1391: 191) دموکراسی به عنوان نوع و شیوه ای از زیست بر چند اصل و پایه استوار است که نشأت گرفته از پاره ای مبانی فلسفی اعم از انسان شناختی و معرفت شناختی می باشند. از جمله آنها اصل "خود مختاری" است. شاید بتوان گفت این اصل، بنیادی ترین اصل دموکراسی است که البته عده ای نیز آن را به "خودآئینی" معنا کرده اند. خودآئینی، دلالت بر استعداد انسان دارد. انسانی که می تواند خودآگاهانه استدلال کند، خود اندیش و خود سامان بخش باشد. این استعداد در بردارنده توانایی سنجش، داوری، انتخاب و اثر گذاری بر جریان های عملی ممکن در زندگی عمومی و خصوصی است. حال می بایست جوهره دموکراسی در این رهیافت را نیل به این "خودآئینی" دانست. (انصاری، 1384: 7-8) آنگاه که انسان به مثابه سوژه مورد مطالعه قرار گرفت، از دموکراسی سخن به میان می آید. ناگفته پیداست که خود مفهوم

سوژه نیز از نتایج و آثار فلسفه دوره مدرن است. سوژیکیویته، اساس فلسفه مدرن است. "سوژه فاعل شناسایی و عامل عمل است. اما صفت دیگری نیز دارد که آن را از مطلق فاعل شناسایی و فعل ممتاز می‌کند. سوژه، فاعل خود بنیاد شناسایی و عمل است." (داوری، 1378: 8) از دیگر اصول اساسی در نگاه هستی‌شناختی به دموکراسی، همانا گفتگو و ضرورت تعامل فکری است. از همین رو عده‌ای این نوع از دموکراسی را دموکراسی گفتگویی نام نهاده‌اند. رویکرد سوم به دموکراسی در تفاوت میان مفهوم و برداشت از دیدگاه زبان‌شناسان و واژه‌شناسان جستجو کرد. گفته می‌شود گاه مفهوم واحد از قابلیت‌های متعددی برخوردار است. در پاره‌ای موارد، برداشت‌های متنوعی از مفهوم یک واژه با تأکید بر مؤلفه‌ای خاص به دست می‌آید. مفهوم دموکراسی نیز چنین است. چنانچه برای دموکراسی دو مؤلفه پایه‌ای را تصور کنیم: "قدرت و اقتدار جمعی" و "مشارکت مردمی"، اولی اهمیت قدرت حاکمیت را نشان می‌دهد و دیگری متضمن چگونگی اعمال این قدرت است. حال می‌توان هر نوع حکومتی را که مشتمل بر این دو عنصر اصلی باشد "دموکراتیک" خواند. پرواضح است که برداشت‌های متعدد از دموکراسی ناظر به سنت‌های فکری گوناگونی است که مطابق آنها عناصر دموکراسی فهم و تفسیر می‌شود. (میر احمدی، 1388: 88) اگر به پیشینه طرح مفهوم دموکراسی و تشکیل نظام‌های دموکراتیک تأملی داشته باشیم روشن خواهد شد که دموکراسی نه روش است و نه فلسفه سیاسی اجتماعی. بلکه دموکراسی الگویی از نظام سیاسی اجتماعی می‌باشد که بر اساس پیش‌فرضها و مبانی نظری دموکراسی در طول تاریخ مطرح شده و به عنوان یک روش خاص برای اداره حکومت و جامعه مورد نظر بوده است. با این وصف می‌بایست دموکراسی را مبتنی بر مبانی نظری خاصی که همزمان بیانگر شیوه و سازکارهای گوناگون برای اداره جامعه و حکومت است، قلمداد نمود. به دیگر سخن نوعی تناسب میان این شیوه و سازکارها با مبانی و پیش‌فرض‌ها وجود دارد. (همان، 93-94) این رویکرد هم می‌تواند ما را در شناخت بیشتر و بهتر دموکراسی یاری کند و هم در تعریف و تبیین نسبت میان دموکراسی و مردم‌سالاری دینی کارآمد به نظر می‌رسد. بعد از طرح مفهوم مردم‌سالاری دینی در کشور، سخن از امکان یا امتناع این مفهوم به تفکیک روش از ارزش و جداسازی رهیافت‌های مختلف در خصوص دموکراسی به بیان آمد. ماحصل آن چنین شد که چون امکان جداسازی روش‌های دموکراتیک از ارزشهای دموکراسی وجود دارد پس می‌توان بین اسلام و دموکراسی نیز جمع کرد و مفهوم مردم‌سالاری دینی را عملیاتی ساخت. شاید روش حکومت‌داری از ارزش‌های پایه‌ای آن به صورت

انتزاعی قابل تفکیک باشد. اما پیوند تنگاتنگ و ارتباط عمیق ارزش و روش حداقل از نظر عملی دشوار است. بی شک مردم سالاری به مثابه یک روش، به علت شکل گیری آن در وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خاص، متأثر از این شرایط است. لذا جداسازی روش از ارزش در مردم سالاری در ساحت عمل به سهولت امکان پذیر نیست. تأملی در اندیشه حضرت امام خمینی (ره) نشان می دهد که این مهم فراتر از تلفیق اسلام و دموکراسی قابل برداشت است. "دموکراسی که در اسلام است با این دموکراسی معروف اصطلاحی که دولتها و رؤسای جمهور و سلاطین ادعا می کنند بسیار فرق دارد." (امام خمینی: ج 4، 418) از جمله دلایل این موضوع همانا مخدوش بودن مفهوم دموکراسی است. ایشان بر این عقیده است که: "از دموکراسی تفسیرهای مختلفی شده است. ارسطو یک جور تفسیر کرده است. الان هم که ما هستیم غربی های سابق یک جور تفسیر می کردند. غربی های لاحق یک جور و شوروی یک جور تفسیر می کند. ما وقتی یک قانون می خواهیم بنویسیم باید صریح و معلوم باشد. یک لفظ مشترکی که هرکس یک جوری به یک طرف آن را می کشاند، نمی توانیم استعمالش کنیم." (امام خمینی (ره): ج 10 ص 44)

آیت الله خامنه ای رهبر فعلی جمهوری اسلامی ایران مفهوم مردم سالاری دینی را ترکیبی از دو جزء نمی داند بلکه آن را حقیقتی واحد بر می شمرد. ولی پر واضح است که مردم سالاری دینی در مبانی و شکل و نیز روش اداره حکومت با دموکراسی تفاوت های بنیادین دارد. که این مهم خود مردم سالاری دینی را یک مقوله خاص نمایانده است. ایشان معتقد است که: "مردم سالاری دینی به معنای ترکیب دین و مردم سالاری نیست، بلکه یک حقیقت واحد و جاری در جوهر و نظام اسلامی است. چرا که اگر نظامی بخواهد بر مبنای دین عمل کند بدون مردم نمی شود. ضمن آن که تحقق حکومت مردم سالار واقعی هم بدون دین امکان پذیر نیست." (خامنه ای: 79/8/28) رهبر جمهوری اسلامی ایران درباره مقوله مردم سالاری دینی و رابطه آن با خداوند و امور قدسی در اداره جامعه می گوید: "حقیقت مردم سالاری دینی این است که یک نظام باید با هدایت الهی و اراده مردم اداره شود و پیش رود. اشکال کار نظام های دنیا این است که یا هدایت الهی در آن ها نیست - مثل به اصطلاح دموکراسی های غربی که اراده مردمی علی الظاهر هست اما هدایت الهی ندارند- یا اگر ادعای داشتن دارند اراده مردمی در آن نیست. یا هیچکدام نیست، که بسیاری از کشورها اینگونه اند. یعنی نه مردم در شئون کشور، دخالت و رأی و اراده دارند نه هدایت الهی وجود دارد." "جمهوری اسلامی" یعنی آن جا که هدایت الهی و اراده مردم توأم با یکدیگر در ساخت نظام تأثیر می گذارند.

(خامنه ای: 1380، 152) بنابر آنچه که گذشت مردمسالاری دینی، نه تلفیق و ترکیب دو تفکر اسلام و دموکراسی بلکه نظامی برآمده از منظومه فکری اسلام است. لذا بحث از تضاد یا توافق این دو نیست. در ترکیب مردمسالاری دینی، تأکید بر این است که حق تعیین سرنوشت برای شهروندان به معنای حقیقی و قالب واقعی آن، تنها از طریق یک منبع معرفت شناختی به نام "دین" احراز و استیفا می شود. بر همین اساس "مرجعیت دین در زندگی اجتماعی"، اصلی ترین پیش فرض معرفت شناختی به شمار می رود. در نتیجه "مردمسالاری دینی بر داشت خاصی از مردم سالاری و الگویی از نظام سیاسی اسلام است که در آن مرجعیت دین (اسلام) در تبیین و توجیه عناصر اساسی مردم سالاری (قدرت جمعی و مشارکت مردمی) به رسمیت شناخته می شود." (همان، 90) حال چنانچه دموکراسی را تنها روشی برای اعمال حکومت فرض کنیم نمی توان آن را بنیاد ساختن تمدن دانست. چرا که از پیوند عمیق و ارتباط وثیقی با ارزش ها و مبانی معرفتی برخوردار نیست. در نگاه تمدن آنچه که تفکر و اصول نظری یک تمدن را به عینیت و فعلیت می رساند همانا سبک زندگی است. این قاعده در نظام های سیاسی نیز صادق است. به عبارت دیگر آنچه که ماهیت نظام سیاسی را آشکار می سازد، شیوه زیست فردی و اجتماعی می باشد که در جامعه مورد توصیه و اهتمام است. در صورتی که اینگونه سبک زندگی، گسترش عمیق و نشر فراملی یابد، آن نظام در مسیر تمدن سازی قرار می گیرد. مبرهن است که برای تحقق تمدن، تنها وجود نظام ها کفایت نمی کند. به دیگر سخن اگرچه وجود نظام ها برای تمدن سازی شرط لازم است ولی کافی به نظر نمی رسد. تا آنگاه که نمایان و نهادینه شود و در نتیجه آن، یک تمدن از رهگذر هماهنگی و هم افزایی نظامات اجتماعی ویژه بدست آید. در این مرحله، یک تمدن به "پذیرش همگانی و اجتماعی" نائل و نهادینه شده است. بنابراین چنانچه عناصر فرهنگی، سیاسی و اقتصادی یک جامعه به پذیرش نرسیده باشد هرگز نمی تواند شکل تمدنی به خود بگیرد. (جمالی: 1392، 27)

6- مردم سالاری دینی در آئینه تمدن غرب: واکاوی و بررسی تمدن غربی بر اساس رهیافت هستی شناختی، با گزاره های قابل صدق و کذب و راستی آزمایی همراه است. دلیل این موضوع، همانا هم پوشانی و هماهنگی میان اصول و بنیادهای نظری رهیافت فوق با پایه ها و مؤلفه های تمدن ساز در دنیای غرب می باشد. اما به علت عدم انطباق اصول دموکراسی با مردم سالاری دینی، رهیافت هستی شناختی نمی تواند چنین نقش و جایگاهی را در فرآیند تشکیل و تقویت تمدن اسلامی به عهده

گیرد. گفتیم که بنیادهای دموکراسی با قواعد مردم سالاری دینی در تباین و تضاد است. بنابراین از ضروریات اجتناب ناپذیر در حرکت به سمت تمدن سازی، بهره مندی نظام مردم سالاری دینی از اصول معرفتی اسلام و عناصر موجد انقلاب اسلامی است. تردیدی نیست که نظام های دموکراتیک غربی به علت ابتناء بر مبانی و پایه های نظری مغایر با بنیادهای اندیشه اسلامی نمی توانند الگویی مناسب و چارچوب مطلوبی برای ساخت تمدن اسلامی و الهام بخش حرکت های مبتنی بر نظام مردم سالاری دینی باشند. نظام مردم سالاری دینی تا زمانی به نظریه های جهانی شدن منافاتی ندارد که داعیه تمدن سازی را نداشته باشد. زیرا که خود به خود در جریان مسلط و غالب جهانی هضم و حل خواهد گردید و مدعای معارضه گونه ای برای مخالفت نخواهد داشت. اما به مجرد اینکه در نظام مردم سالاری دینی عزم تمدن سازی جزم و حرکت و آهنگ به سمت ساخت تمدن نواخته شود به طور طبیعی به عنوان نقطه مقابل و معارض در این عرصه رخ نموده و از سوی جریان روبرو مزاحم محسوب و تلقی خواهد شد. تأملی در نظریه "جنگ تمدن ها"ی هانتینگتون نیز به روشنی گویای این واقعیت است. نمی توان از این ادعا، نفی مطلق غرب را نتیجه گرفت. تأکید اصلی، تمرکز بر تفاوت های ماهوی و تضاد بنیادین بین جهان غرب و عالم اسلام است. از همین رو عده ای بر این نظرند که که می بایست در بهره گیری از تفکر و تکنولوژی غربی به این تفاوت ها توجه کرد تا بتوان به مقتضای شرایط و وضعیت جوامع میزبان، امکان رشد و تغییر تفکر و تکنولوژی را در نسبتی دیگر فراهم نمود.

از جمله ویژگی های ذاتی تمدن غرب، انسان محوری است. اکنون ما یا باید تعریف آنان از انسان و محوریتش را بپذیریم یا آن را در فرهنگ و تمدن دیگری باز تعریف کرده و یا تغییر نسبت ها، عوارض ذاتی آن را که با ما منافات و مابینت دارد، خستی سازیم. چنانچه تمدن اسلامی شکل بگیرد، اولین اقدام همانا شکل گیری و ساماندهی مناسبات جامعه انسانی است. در نتیجه آن، سیستم و تشکیلاتی به وجود می آید که مبتنی بر عقلانیت حاکم بر آن تمدن خواهد بود. حال اگر سیستم مورد نظر از قوام و قدرت کافی بهره مند باشد ورودی های تحمیلی یا اقتباسی را متأثر از خویش نموده و به خدمت خواهد گرفت. نگاهی به تاریخ صدر اسلام نشان می دهد که در زمان شکل گیری مدینه النبی (ص)، همه مناسبات پیشین مضمحل گشته و قواعد و معیارهای نوینی پدید آمد. در نتیجه آن، ملاک فضیلت و شرافت تغییر یافت و بزرگان مدینه همان اشراف یثرب نبودند. فضای جدید، تعاملات انسانی را تحت تأثیر خود قرار داد. دنیایی که با ظهور اسلام و بعثت پیامبر اکرم

(ص) شکل گرفته بود آنچنان از قوت و غنا برخوردار بود که حتی اگر افرادی به تنهایی به مناطق دیگر می‌رفتند قادر به انتقال مناسبات اسلام و مسلمانان به آن منطقه بوده و بشارت بخش عالم جدیدی به دیگران باشند. بدیهی است که این عامل و عنصر اساسی، نقش برجسته‌ای در فتوحات اسلامی و گسترش آن داشت. پیروزی تاریخ ساز انقلاب اسلامی نه تنها در ایران که در برخی مناطق دیگر جهان اسلام و حتی فراتر از آن، نوید عالم جدیدی را داد. اولین نشانه‌ها و آثار آن نیز همین تغییر مناسبات در جامعه بود. تغییرات بوجود آمده تا حدود زیادی متأثر از ادبیات رهبر کبیر انقلاب و پیشوای نهضت اسلامی بود. مفاهیمی چون استکبار، مستضعف، دفاع مقدس و ...

نظام مردم سالاری دینی در مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی، برتری عمده‌ای نسبت به تمدن غرب دارد. دلیل این واقعیت را می‌بایست در شرافت ذاتی و غنای درونی اسلام جستجو نمود. از این دیدگاه، نظام مردم سالاری دینی در مبانی و ماهیت نسبت به نظام لیبرال دموکراسی و تمدن غربی برتر، غنی‌تر و اصیل‌تر است. اما نکته کلیدی همانا عدم بی‌نیازی آن از دستاوردها، تجارب و سازوکارهای تمدن غرب و لزوم بهره‌گیری از آن است. تا به تدریج با تحکیم و تثبیت سیستم‌های درونی و تشکیل و تقویت مناسبات داخلی آن بر اساس آموزه‌های دینی به تفوق و اقتدار نائل شود. در این برهه که می‌توان آن را دوره شکل‌گیری عالم اسلامی نامید تعامل با دیگر تمدن‌ها دیگر منجر به دگرگونی ماهیت و غلبه تفکر "دیگری" نخواهد شد. ظهور اسلام و تشکیل عالم اسلامی نه تنها مسلمانان را از مرادده و تعامل با دیگر فرهنگ‌ها منع و نهی نمی‌کند که حتی آنان را به ارتباط و گفتگو با دیگران تشویق و ترغیب می‌نماید. زیرا که در درون جامعه اسلامی شاخص، معیار و الگوهای احسن بر پایه عقلانیت و حکمت بنا شده است. چنانکه خداوند در قرآن کریم فرمود: "الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم اولو الالباب". (زمر/8)

بعلاوه زمینه‌های بهره‌برداری و استفاده تمدن اسلامی از دستاوردها و ثمرات تمدن‌های ایرانی، رومی و... نیز فراهم است. این امر می‌تواند حتی بدون غلبه فرهنگی و تفوق ارزشی تمدن‌های مورد نظر اتفاق افتد. برخی در توضیح و تبیین این مدعا معتقدند که می‌بایست میان گزاره‌ها و نظام گزاره‌ها فرق گذاشت. برای تمدن‌سازی، نظام گزاره‌ها موضوعیت دارد که نهایتاً صورت‌گزاره‌ها را مشخص می‌سازد. از این رو چنانچه نظام گزاره‌ها شکل یابد می‌توان گزاره‌های گوناگون را مدیریت نمود.

7- نظام مردم سالاری دینی در آئینه تمدن مهدوی: اگر تمدن گذشته اسلامی را عقبه تاریخی و فرهنگی تمدن نوین اسلامی محسوب کنیم و نیز تمدن فعلی غرب را رقیب و مقابل آن تلقی نماییم می توانیم تمدن آینده مهدوی را افق تمدن جدید اسلامی ترسیم سازیم.

آنچه که افق بلند و آینده تابناک تمدن نوین اسلامی را به تصویر می کشد ویژگی ها و ظرفیت های امامت شیعی است. زیرا که امامت شیعی از یک سو به علت اتصال به سرچشمه های ناب و غنی دین و مرجعیت معارف اسلامی، مانع از قرائت سکولار و خوانش های بیگانه و برداشت های ناصواب از تمدن اسلامی می شود. از سوی دیگر در نظریه امامت شیعی، توانایی تغییر و ظرفیت تحول انسانی به دست امام سپرده شده است. از این رو امام به عنوان خلیفه الهی به نیابت از خداوند تصرف می کند و گستردگی ولایت او نیز به جامعه ایمانی محدود نمی شود. بلکه سراسر تاریخ انسانی و همه آحاد بشر را شامل می گردد. با این وصف شأن و جایگاه امام در آموزه های قرآنی و اندیشه اهل بیت (ع) فراتر از ولایت سیاسی می باشد. به نوعی می توان آن را حتی ولایت اجتماعی و بالاتر از همه هدایت نفوس و راهبری تمام مناسبات انسانی به سمت توحید قلمداد کرد. در نتیجه امام در مقام مصدر تشریح در مسیر توانایی ایجاد مناسبات جدید و تکامل در روند حرکت های اجتماعی و تاریخی، نقش پیشتازی را ایفا می کند. حال بنابر آنچه که گفته شد افق مهدویت در نظریه امامت اسلامی و شیعی یک اتویبای واقعی و حقیقی و نه فرضی و خیالی را در برابر افکار و اعمال می گشاید و فرد و جامعه را در جهت آرمان های متعالی به حرکت و مسئولیت پذیری وادار می سازد. در این الگو آنچه که موجبات پویایی و تلاش تمدن آفرین و انگیزه شکوفایی استعداد های نهفته را فراهم می کند همانا اعتقاد به امام حی و حاضر است. بر اساس چنین اعتقادی، کنشگر مسلمان خود را در پرتو حضور معنوی و مؤثر یک شخصیت تاریخ ساز می یابد و همه تلاش های خویش را در راستای حرکت یک راهبر الهی تلقی می کند. نظریه فاخر و بی بدیل ولایت فقیه در عصر غیبت امام معصوم (ع) بستر شکل گیری و تقویت جریانی منسجم و معتقد برای اجرای آرمان های امامت در شرایط زمانی و مکانی محدود می باشد. (سبحانی، 1393: 11)

پرواضح است که با وجود محوریت و مرکزیت نظریه ولایت فقیه، موقعیت تمدن اسلامی در دوران غیبت، نسبت به عصر ظهور به علت عدم حضور انسان کامل حداقلی است. از همین رو می بایست یک شیب منطقی و فرآیند عقلانی از انتقال و گذار از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب، تعریف و ترسیم نمود. هدف از این امر همانا افزایش و ارتقاء ظرفیت و پذیرش در جامعه می باشد. بدیهی

است که این مدل انتقالی و نمودار گذار نیز باید از توان کافی برای لحاظ عناصر بیرونی یا همان عوامل تاریخی، برخوردار باشد. خوانش و برداشت انقلاب اسلامی ایران از میراث اسلام به گونه ای است که منجر به ایجاد "وضعی خاص" برای ذهنیت دینی گردیده است. مسلمانان معاصر با اتکاء به آن وضعیت، خویشان را برای پذیرش و ورود به دوره تمدن اسلامی آماده و مهیا می‌بیند. روشن است که این آمادگی، اعتباری نیست و صرفاً زمانی پدید می‌آید که مقدمات لازم آن به طور طبیعی ایجاد شود. از این رو نباید تصور کرد که روحیه و انگیزه تمدن خواهی و تمدن سازی در میان زیدگان و نخبگان دینی، تنها به دنبال مطالبه اعتباری مقام معظم رهبری از آنها فعال گردیده است بلکه می‌توان مطالبه ایشان را نیز تنها پس از احساس وضع آمادگی و استعداد برای طراحی و ساختن تمدن اسلامی صورت گرفته است. (ره‌دار، 1393: 75) در خصوص مراحل تکاملی و نزج انقلاب اسلامی ایران می‌توان فرآیندی پلکانی و در حال استکمال را از مؤلفه های دخیل در نیل به هدف ارائه داد. چنان که آیت الله خامنه ای در این رابطه معتقد است: "مرحله اول در این فرآیند، وقوع انقلاب اسلامی است. پس از آن بلافاصله باید نظام اسلامی شکل گیرد. که هنر بزرگ امام خمینی(ره) نیز همین مهم بود. مرحله سوم "تشکیل دولت اسلامی" بر اساس معیارها و الگوهای کاملاً دینی است. تا زمانی که که این مرحله بطور کامل محقق نشده است نوبت به "شکل گیری جامعه اسلامی" نمی‌رسد. و در این صورت موضوع سبک زندگی اسلامی نیز صرفاً در سطح گفتمان سازی در جامعه باقی خواهد ماند. گام نهایی نیز در مراحل پنجگانه اهداف انقلاب، همانا تحقق "تمدن اسلامی" است. (خامنه ای: 1395/2/6)

نتیجه گیری:

در پیرامون نظام های مردم سالار با رویکرد تمدنی می‌توان دو رهیافت کلان را در نظر گرفت. نخست رهیافت روش شناختی که بر مبنای آن اعمال حکومت و توزیع و تقسیم قدرت در چارچوب حکومت های دموکراتیک عینیت می‌یابد. دوم رهیافت هستی شناختی که بر اساس آن حکومت های دموکراتیک تنها یک روش برای این مقصود نیست. بلکه استقرار شیوه ای از زندگی مبتنی بر مبانی ارزشی و معرفت شناختی را دنبال می‌کند. به منظور بررسی زمینه های امکان یا امتناع مردم سالاری دینی تلاش های بسیاری از سوی محققان ایرانی و مسلمان صورت گرفته است. پژوهشگران غالباً به این واقعیت اعتراف می‌کنند که دموکراسی فقط روشی برای حکومت است و از

مبانی و ارزش‌های تمدن غرب قابل جداسازی و انفکاک نیست. ایشان وجود حکومت‌های دموکراتیک متنوع و متکثر را دلیلی بر این مدعای خود می‌دانند. در صورتی که به علت نقش نظام لیبرال دموکراسی در قوام تمدن غرب، می‌بایست آن را مفهومی با قابلیت برداشت‌های گوناگون و مبتنی بر پیش‌فرض‌ها و اصول خاص قلمداد نمود. آنچه که در تعریف و ترسیم مناسبات انسانی مهم است همانا الگوهای اجتماعی می‌باشد که به شرط ابتناء بر مبانی و پایه‌های مستحکم می‌تواند پویا، زاینده و تمدن‌ساز باشد. این موضوع در متن ماهیت تمدن نیز مورد اشاره قرار گرفت. با این وصف باید گفت نظام مردم‌سالاری دینی آنگاه می‌تواند نقش و جایگاه ویژه خود را در تشکیل و تقویت تمدن اسلامی به منصفه ظهور برساند که بر اساس مبانی هستی‌شناختی اسلامی، الگوی مطلوب و سبک زندگی مناسب را طرح‌ریزی و پیاده‌نماید. با آشکار شدن نیروهای نهفته در جامعه از قبیل بروز عقلانیت جمعی در قانون، افزایش مشارکت و اثرگذاری قدرت مردمی و نیز ارتقاء سطح پذیرش اجتماعی می‌توان چشم‌انداز روشنی از نقش ویژه و جایگاه خاص نظام‌های مردم‌سالار در فرآیند تمدن‌سازی ارائه نمود. بنابراین ساماندهی مناسبات انسانی، نقطه مرکزی و کانون محوری در نظام مردم‌سالاری دینی و تمدن است. بدیهی است که فرآیند تمدن‌سازی در خلأ و نقطه صفر شروع نمی‌شود. از این رو نظام مردم‌سالاری دینی نه امکان‌کنار گذاشتن تمام مظاهر و مناسبات تمدنی غرب را دارد و نه اساساً نادیده‌انگاشتن آن معقول و مطلوب است. بلکه در فرآیند تمدن‌سازی چنانچه نظام مردم‌سالاری دینی بتواند به تدریج عالمی نو را مبتنی بر پایه‌های عمیق استحکام بخشد و در جهت انتظام و اقتدار آن تلاش کند و به سامان بخشی مناسبات همت‌گمارد، قادر به بهره‌برداری و استفاده از دستاوردهای تمدنی و تجارب فرهنگی‌های مختلف خواهد بود. به گونه‌ای که تحت سلطه و سیطره سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آنها واقع نشود. به دیگر سخن با گزاره‌های آن نسبت جدیدی را تعریف و برقرار کند بدون آن که مجبور به تبعیت و تقلید از نظام گزاره‌ها باشد. وقوع انقلاب اسلامی ایران، بشارت بخش ظهور چنین عالمی است. پدیده‌ای که بسیاری از نسبت‌ها را دچار دگرگونی ساخت و طرحی نو را در انداخت. بر این اساس ظرفیت‌ها و استعدادهای تمدنی نظام مردم‌سالاری دینی از انقلاب اسلامی نشأت می‌گیرد.

گفته شد که تمدن قرون اولیه اسلام به مثابه عقبه غنی و حافظه پربار در تاریخ خود نمایی می‌کند. اکنون نیز تمدن غربی در رویارویی و مواجهه با تمدن اسلامی است. در چشم‌انداز بلند تمدن اسلامی، دوره ظهور و حکومت مهدوی استعدادها را شکوفا و انگیزه‌ها را مضاعف می‌سازد. تمدن

موعود در کانون خود، راهبری امام معصوم (ع) را دارد که با اتصال به سرچشمه های فهم دین و معارف ناب بر تکوین و تشریح این عالم اثر می‌گذارد. در تمدن مهدوی، محوریت انسان کامل، هدایت نفوس و راهبری مناسبات انسانی در مدار توحید را به ارمان می‌آورد. تا از رهگذر آن، روند تکاملی تاریخ به مطلوب ترین نقطه برسد. در دوران غیبت، تمدن اسلامی در وضعیت حداقلی خود به سر می‌برد. چرا که از وجود و حضور انسان کامل و امام معصوم (ع) محروم است. اما از آنجا که تمدن اسلامی در این دوران نیز با مبانی و اصول اسلام، یکسان و منطبق و در یک مسیر هستند با تئوری ولایت فقیه می‌توان در شرایط زمانی و مکانی محدود، به تقویت و تحکیم این آرمان کمک نمود. در نتیجه بهترین نقش و تأثیر نظام مردم سالاری دینی می‌تواند در قالب یک مدل انتقالی و بایک شیب منطقی، ما را در خارج ساختن از وابستگی، تبعیت و تقلید از تمدن غرب و حرکت و تلاش به سمت تحقق تمدن موعود و مطلوب سوق دهد.

پی نوشت

در قرآن کریم چندین آیه صراحتاً به این موضوع اشاره دارند. از قبیل: " و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون " (انبیاء / 105) یا " قال موسی لقومه استعینوا بالله و اصبروا ان الارض یرثها من یشاء من عباده و العاقبه للمتقین " (اعراف / 128)

کتابنامه:

1. ابوطالبی، مهدی (1391). "بررسی و نقد رهیافت هستی‌شناختی به دموکراسی و امکان پذیر نبودن مردم سالاری دینی"، فصلنامه انقلاب اسلامی، تابستان 1391، شماره 29.
2. انصاری، منصور (1384). دموکراسی گفتگویی (امکانات دموکراتیک اندیشه های میخائیل باختین و یورگن هابرماس). تهران: نشر مرکز.
3. بابایی، حبیب الله (1392). کاوش های نظری در الهیات و تمدن. قم: فجر ولایت.
4. جوادی آملی، عبد الله (1392). فطرت در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن کریم). قم: نشر

أسراء.

5. حاجیان، ابراهیم (1388). جامعه شناسی هویت ایرانی، تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک
6. داوری اردکانی، رضا (1378). هیدگر و گشایش راه آینده. تهران: هرمس
7. داوری اردکانی، رضا (1389). فرهنگ خرد و آزادی. تهران: نشر ساقی
8. داوری اردکانی، رضا (1384). ما و راه دشوار تجدد. تهران: نشر ساقی
9. رجایی، فرهنگ (1382). مشکله هویت ایرانیان امروز: ایفای نقش در عصر یک تمدن و چند فرهنگ. تهران: نشر نی.
10. رهدار، احمد (1393). "تأملی در امکان، مفهوم و ماهیت تمدن اسلامی در عصر غیبت". نقد و نظر، سال نوزدهم، پائیز 1393، شماره 75.
11. سبحانی، محمود تقی (1393). "ظرفیت های دانش کلام در مطالعات تمدنی". نقد و نظر، سال نوزدهم، پائیز 1393، شماره 75.
12. مطهری، مرتضی (1368). مجموعه آثار، ج 2، قم: صدرا.
13. مظاهری، ابوذر (1392). افق تمدنی آینده انقلاب اسلامی، اصفهان: آرما.
14. میر احمدی، منصور، (1388). "مردمسالاری دینی، امکان یا امتناع مفهومی". مجموعه مقالات دومین همایش مردمسالاری دینی، ج 1 (مبانی نظری)، به کوشش محمدرضا مرنیدی. قم: نشر معارف